

The origins and spread of Shiism in the East of Greater Khorasan

Hossein Abdoli¹ | Mehdi Goljan² | Fereshte-Sadat Afakhanfar³

(DOI): [10.22034/MTE.2022.12678.1590](https://doi.org/10.22034/MTE.2022.12678.1590)

Original Article

P 77 - 98

Abstract

Following victories of the earliest caliphate and entrance of Islam in Iran footprint of all Islamic religions including tashayyu can be seen all over Iran including great khorasan but from mid of 2nd century, tashayyu found better position. The aim of the current research is answering this question that how tashayyu went to and expanded in Eastern khorasan (Especially District of Hazarejat) and what was the share of each of the political, cultural and geographical elements in this event(question). Remoteness from center of caliphate, unhappiness from governors, sufis inclinations and existence of multiple tombs and shrines, caused ground appearance and expansion of tashayyu all over great khorasan(theory). Most important factors of appearance and expansion of tashayyu and its long-term political, social and cultural effects were studied in this paper(aim). The research method was historical with analytical- descriptive approach(method). Revealing the evolution path of changing of shias sufi believes in mid centuries the shias imamia in safavid era is the outcome of this study(finding)

Key words: Islam, Sufism, Shiism, Khorasan, Hazarajat

1 - PhD student of Islamic history, Yadgar Imam Khomeini Unit, Shahr Rey, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (abdoli828@gmail.com)

2 - Assistant Professor, Department of History, Imam Khomeini Memorial Unit, Shahr Rey, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Responsible author) (m.goljan12@gmail.com)

3 - Assistant Professor, Department of History, Imam Khomeini Memorial Unit, Shahr Rey, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (etefaghfar@iausr.ac.ir)

Received: 2021/04/02 | Accepted: 2021/11/23



This article is distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 | <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

ریشه‌های پیدایی و گسترش تشیع در شرق خراسان بزرگ

حسین عبدلی^۱ | مهدی گلجان (نویسنده مسئول)^۲ | فرشته سادات اتفاق فر^۳

شناسه دیجیتال (DOI): [10.22034/MTE.2022.12678.1590](https://doi.org/10.22034/MTE.2022.12678.1590)

علمی - پژوهشی

ص: ۹۸/۷۷

چکیده

در پی فتوحات خلفای نخستین و ورود اسلام به فلات ایران، رد پای همه مذاهب اسلامی از جمله تشیع در سراسر ایران و از جمله خراسان بزرگ مشاهده می‌شود؛ اما از اواسط قرن دوم هجری به بعد، تشیع در خراسان موقعیت بهتری یافت. تحقیق پیش رو درصدد پاسخگویی به این پرسش است که آیین تشیع چگونه به نواحی شرقی خراسان (به‌ویژه منطقه هزاره‌جات) رفته و در آنجا گسترش یافت و هر یک از مؤلفه‌های سیاسی، فرهنگی و جغرافیایی، چه سهمی در این رویداد داشتند؟ (سؤال) دوری از مرکز خلافت، نارضایتی از حکام، گرایش‌های صوفیانه و وجود مقابر و مزارات متعدد، زمینه‌های پیدایش و گسترش تشیع در سراسر خراسان بزرگ را فراهم کرد. (فرضیه) در این مقاله مهم‌ترین عوامل پیدایی و گسترش آیین تشیع و آثار بلندمدت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن در شرق خراسان بررسی شده است. (هدف) روش تحقیق، تاریخی و با رویکرد توصیفی - تحلیلی است. (روش) بیان سیر تحول و تطور عقاید صوفی شیعی در قرون میانه و تبدیل آن به باورهای شیعه امامی تا آستانه عصر صفوی از دستاوردهای این پژوهش است. (یافته)

واژگان کلیدی: اسلام، تصوف، تشیع، خراسان، هزاره‌جات

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (abdoli828@gmail.com)

۲. استادیار گروه تاریخ، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (m.goljan12@gmail.com)

۳. استادیار گروه تاریخ، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (etefaghfar@iausr.ac.ir)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۲۴



درآمد

خراسان بزرگ، ناحیه‌ای تاریخی منطبق بر قسمت‌هایی از شرق ایران کنونی و بخش‌های وسیعی از افغانستان، ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان و قرقیزستان امروزی است. با وجود نفوذ تشیع در خراسان بزرگ، این جمعیت همچنان اقلیتی در میان ساکنان عمدتاً مسلمان این ناحیه است؛ اما مناطق بزرگی از افغانستان امروزی، خصوصاً مناطق مرکزی این کشور که به هزاره‌جات موسوم است و در شرق خراسان بزرگ واقع شده است و استان‌های سه‌گانه خراسان ایران، که در قسمت غربی خراسان قرار دارد، دو مرکز عمده تجمع تشیع در سرزمین تاریخی خراسان محسوب می‌شوند. در این پژوهش که با روش تاریخی و با رویکرد توصیفی تحلیلی به انجام رسیده، چگونگی ورود آیین تشیع به سرزمین خراسان بزرگ و تحولات فکری-فرهنگی که منجر به پیدایش تشیع امامی و تعمیق آن در سراسر خراسان شد، بررسی شده است. چگونگی تحول از تصوف سُنی اهل مدرسه به سُنی دوازده امامی و از آن پس به شیعه دوازده امامی، یکی از محورهای این بحث است. خراسان بزرگ از دیرباز به گرایش‌های صوفیانه شهرت داشته و این امر با جغرافیا و فرهنگ این دیار پیوند دارد. در این خطه تاریخی، طی قرون متمادی، زبان فارسی و تصوف به‌عنوان دو ستون اصلی فرهنگ و باورهای مردم مطرح بوده است و چه‌بسا تحول از تصوف به تشیع، تا حدی تحت تأثیر زبان فارسی و شمول این زبان در جای‌جای خراسان رخ داده است. با نگاهی به تحولات اخیر در بخش شرقی خراسان (افغانستان امروزی) و دگرگونی‌های قومی و زبانی - که حاصل سیاست‌های عمدتاً استعماری و جدید است - این مسأله آشکار می‌شود که چرا همچنان جمعیت شیعی منطقه، پیوندهای زبانی خود را با سراسر خراسان بزرگ که از دیرباز به زبان فارسی سخن می‌گفتند، حفظ کرده است. این موضوع در خصوص هر دو گرایش شیعیان دوازده امامی و اسماعیلی صادق است. در پژوهش‌هایی که به ریشه‌ها و زمینه‌های تشیع در خراسان پرداخته‌اند، عمدتاً به بخش امروزین خراسان که در مرزهای جغرافیایی ایران قرار دارد، توجه شده؛ اما به بخش شرقی خراسان بزرگ (بخش‌های واقع در افغانستان کنونی) توجه کمتری صورت گرفته است. از سوی دیگر؛ تغییر و تحول سیاسی و ورود مؤلفه‌های جدید به عرصه سیاست و اجتماع در افغانستان، به نوعی گسست میان گذشته تاریخی آن با سرزمین اصلی خود؛ یعنی خراسان منتهی گردیده، به نحوی که در پژوهش‌های جدید - که عمدتاً در افغانستان صورت گرفته - سعی بر آن بوده تا برای افغانستان تاریخ مستقلی از خراسان بزرگ تدوین گردد. از میان پژوهش‌های متأخر، دکتر حسین مفتخری در چند مقاله به تاریخ تشیع در خراسان پرداخته؛ لیکن وی نیز بر قسمت غربی خراسان (خراسان امروزی) متمرکز بوده و

حتی به مسائل مرو و هرات اشاره نکرده است.^۱ در بسیاری از مقالات و پژوهش‌های دیگر، موضوع تشیع در خراسان به حوزه‌های جغرافیایی کوچک‌تری اختصاص یافته و نه تنها به خارج از خراسان امروزی اشاره‌ای نشده؛ بلکه در همین حوزه نیز، تنها به چند شهر بسنده شده است.^۲ از میان رساله‌های دانشجویی نیز، بیش‌تر پژوهش‌ها و مقالات به دوره‌های نخستین یا میانه تاریخ ایران پرداخته‌اند و از حیث جغرافیایی نیز بر بخش‌های غربی خراسان متمرکز بوده و یا مشخصاً به تحولات تشیع و ارتباط آن با تاریخ سرداران توجه نموده‌اند. از جمله؛ رساله دکتری استاد فقید محسن جعفری‌مذهب که مشخصاً به زمینه‌های شیعی سرداران اختصاص یافته یا رساله «تاریخ تشیع در بیهق از آغاز تا برآمدن سرداران» از حسن شاکری که زیر نظر دکتر حسین ایزدی در پژوهشکده باقرالعلوم^(ع) دفاع شده است.

ورود تشیع به خراسان در نخستین قرون اسلامی

پیدایش اسلام در شرق ایران به عهد خلفای راشدین بازمی‌گردد. در سال ۲۹ ق عثمان، عبدالله بن عامر بن کُزیرا که جوانی ۲۵ ساله بود به جای ابو موسی اشعری حاکم بصره کرد و سعید بن عاص را به فرمانداری کوفه برگزید و به آن دو نوشت که هر کدام از شما دو نفر به خراسان پیش‌دستی کند، همو امیر خراسان خواهد بود. پس آن دو رهسپار خراسان شدند. (یعقوبی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۶۱) عبدالله به راهنمایی یکی از دهقانان خراسان، ابتدا قومیس و سپس نیشابور را در سال ۳۰ ق به زور گشود. بنا به گزارش بلاذری، عبدالله بن عامر به شهر ابرشهر مرکز نیشابور رسید و آن را یک‌ماه در محاصره گرفت. هنگامی که مسلمانان وارد شهر شدند، مرزبان آن وارد قهندز (کهن‌دژ) شده و از مسلمانان طلب امان و صلح نمود و مسلمانان با او بر پرداخت یک میلیون یا هفتصد هزار درهم در مقابل امان دادن به تمامی اهل نیشابور قرار داد بستند (بلاذری، ۱۳۹۸ ق: ۳۹۵). سپس مرو، تالقان، فاریاب، طخارستان و بلخ را یکی پس از دیگری به تسخیر درآورد. (یعقوبی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۶۰)

۱. دکتر حسین مفتخری در مقاله «اولین تکاپوهای تشیع در خراسان» اصطلاح شیعه را در مفهوم کلی آن مد نظر قرار داده و برای خاستگاه و زمان پیدایش تشیع، تصور منشائی غیر عربی را رد کرده و بر همین مینا برای این جنبش - حداقل در دوره آغازین - به عکس‌العمل روح ایرانی در مقابل اسلام رسمی وقعی نمی‌نهد (مفتخری، ۱۳۷۹: ۱۱۷-۱۴۰)

۲. به‌عنوان نمونه، محمد دشتی در مقاله «تاریخ تشیع در نیشابور» که در چند قسمت تلویح و منتشر کرده، صرفاً به مسئله تشیع در نیشابور پرداخته است (دشتی، زمستان ۱۳۸۳: شماره ۴ و بهار ۱۳۸۴: شماره ۵: ۱۰۱-۱۰۵ و ...). همچنین ایشان در مقاله مشترکی با دکتر ولوی، با عنوان «نقش علویان در گسترش تشیع در نیشابور» تشیع را در همین حوزه جغرافیایی بررسی کرده‌اند. (ولوی، علی محمد و دشتی محمد، پاییز ۱۳۹۰: ۱۱۳-۱۴۴)

گلجان و همکاران: ریشه‌های پیدایی و گسترش تشیع در شرق خراسان بزرگ ۸۱

ابن عامر موفق به فتح کابل نشد؛ بدین جهت به بصره بازگشت و چون بصره برای وی کوچک بود، از عثمان اذن جهاد خواست. با موافقت درخواست او از سوی خلیفه، وی، عبدالرحمان بن سمره را به گشودن مناطق مختلف اعزام کرد. ابن سمره بستان، کابل و زابلستان را گشود و غنایمی برای ابن عامر فرستاد و بدین ترتیب کابل و ولایات مجاور آن در زمره فتوحات اسلامی درآمد. (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۴: ۳۳۳)

گرچه مطالب نویسندگان هزاره در باب پیدایش تشیع در خراسان چندان از اتقان تاریخی برخوردار نیست اما برخی از آنان با استناد به تعدادی از کتب تاریخی معتقدند که ورود تشیع در نواحی شرقی خراسان به زمان حضرت علی^(ع) می‌رسد: «در زمان خلافت آن حضرت بود که مردم غرجستان (هزاره‌جات) با طیب خاطر اسلام را پذیرفتند و حضرت علی عهدنامه و پرچمی را برای رئیس غور فرستاد و او را بر امارت آن کوهستان ابقا نمود و دستور خواندن نماز را نیز برای اهالی غور نوشت و ارسال فرمود.» (یزدانی، ۱۳۷۰: ۱۴) به گفته آنان در این وقت جعد بن هبیره مخزومی از طرف آن حضرت به حکومت خراسان منصوب شد. امرای غوری از طرف حضرت علی^(ع) لوا گرفتند و در مقام ریاست غور باقی ماندند. رفتار نیک و انسانی جعد و نیز بخشیدن لوا از طرف امیرالمؤمنین علی^(ع) به خاندان غوری سبب شد که مردم این منطقه به خاندان رسالت اعتقاد راسخ پیدا کنند (یزدانی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۷۳ و زرگری‌نژاد، ۱۳۸۰: ۷۲). «بدین طریق محبت خاندان پیامبر در قلب مردم غور (هزاره‌جات) حالیه) راسخ گردید و بعدتر تفکر شیعی به تدریج در میان مردم بلخ، تالقان، جوزجان، بدخشان، هرات، کابل و غزنی نفوذ یافت.» (یزدانی، ۱۳۷۰: ۱۴)

طبری، ابن اثیر و بلاذری به مأموریت جعد به اختصار اشاره کرده‌اند؛ اما مأموریت وی از نگاه آنان ناموفق بوده است. ^۱ برعکس نویسندگان نامبرده، گردیزی مأموریت جعد را موفق می‌داند و می‌نویسد: «جعد بسیار فتح‌ها کرد اندر خراسان.» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۳۳) شنسب، اولین امیر غوریان در زمان ولایت جعد بن هبیره، خواهرزاده امام علی^(ع) بر خراسان، توسط وی نامه‌ای از امام دریافت کرده و به خاطر لحن نامه، ولایت ابن هبیره را پذیرفته و او و اطرافیانش دوست‌دار علی ابن ابیطالب شدند. (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۲۰-۳۱۹)

با تکیه بر منابع و مستندات تاریخی، نفوذ تشیع در شرق ایران، پس از شکل‌گیری آزارهای امویان

۱. ابن اثیر گوید: «وقتی علی از صفین بازگشت، جعد بن هبیره مخزومی را به سوی خراسان فرستاد که تا ابرشهر رفت که مردم کافر شده بودند و مقاومت کردند. جعد پیش علی باز آمد که خلید بن قره یربوعی را فرستاد.» (ابن اثیر، ۱۳۷۶، ج ۵: ۱۹۱۷)

علیه شیعیان آغاز شد. «در دوره معاویه و عصر سختگیری‌های او بر محبانِ علی^(ع) و شیعیانِ آن حضرت، خاصه در دوره حکومت دو امیر ثقفی اموی بر عراق یعنی یوسف بن عمر و حجاج بن یوسف، علاوه بر تعدادی از قبایل شیعی عرب جنوبی، گروه‌های زیادی از علویان نیز خراسان، به خصوص مناطق شرقی و شمال شرقی آن سرزمین را که به راحتی در حیطه تسلط حُکام اموی قرار نداشت، به عنوان پناهگاه امن و مرکز تبلیغ اسلام و اندیشه‌های علوی خویش برگزیدند و به آنجا منتقل شدند. این گروه‌های قبیله‌ای شیعی و علویان فراری، نخستین بذره‌های دوستی علی^(ع) و خاندان او را در میان خراسانیان نومسلمان و کافران این سرزمین که به مرور مسلمان می‌شدند، پراکندند.» (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۰: ۷۲)

تکریم سادات و علویان، همچنین همدلی خراسانیان با قیام‌های شیعی، از جمله قیام یحیی بن زید^(ع)، از بسط و توسعه اندیشه‌های علوی در این دیار حکایت دارد. دعوت داعیانِ عباسی در همین بستر مناسب و با شعار «الرضا من آل محمد» صورت گرفت؛ شعاری که علاوه بر مصون نگه داشتن خویش از تعرض امویان، در پی فریب علویان و مردم منطقه و جلب حمایت ایشان از قیام عباسی بود. محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، اولین امام دعوت عباسی، ابو عکرمه و حیان عطار را برای جلب حمایت مردم و گرفتن بیعت از آنان به خراسان فرستاد. این دو در کسوت بازرگانان از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر می‌رفتند و مردم را به بیعت با محمد بن علی فرا می‌خواندند. آن‌ها پس از دو سال نزد امام محمد بن علی به شام برگشتند و به او خبر دادند که در خراسان درختی کاشته‌اند که امیدوارند به زودی ثمر دهد. (دینوری، ۱۳۶۶: ۶-۳۷۵) با آغاز قیام ابومسلم خراسانی، «مردم از هرات و پوشنگ و مروالرود و تالقان و مرو و نسا و ایبورد و طوس و نیشابور و سرخس و بلخ و چغانیان و طخارستان و ختلان و کش و نسف، به سوی ابومسلم حرکت کردند.» (همان: ۳-۴۰۲)

اخبار رسیده حکایت از آن دارد که در قرن نخست اسلامی، در شهر کابل و در میان اکثریت بوداییان، اقلیتی مسلمان زندگی می‌کردند که در میان آن عده، شیعیانی هم وجود داشتند. از میان ایشان عده‌ای چون ابو خالد کابلی، از اصحاب امام سجاد^(ع)، محسوب می‌شوند. ابو خالد که نام اصلی وی وردان و ملقب به گنکر^۱ است، در مدت ملازمت خود با محمد بن حنفیه از ارشادات وی درباره مقام والای امام سجاد^(ع) و احترام فوق‌العاده‌ای که محمد برای آن حضرت قائل بود، پی به بزرگی امام برده، به دیدار ایشان نائل شد و چون امام او را با نام دوران کودکی‌اش، گنکر، خطاب کرد، بر امامت آن حضرت یقین آورد. ابو خالد در نزد امام سجاد^(ع) چنان پایگاهی یافت که او را «باب» و یکی از ثقات

۱. گنکر عنوانی بود که مادرش بدو داده بود و شهرت عمومی نداشت (طبرسی، ۱۳۹۹ق: ۲۵۴) اما بعدها از سوی امام سجاد (ع) هم با همین عنوان خطاب شده و شهرت یافته است. (کشی، ۱۳۴۸: ۱۲۱)

گلجان و همکاران: ریشه‌های پیدایی و گسترش تشیع در شرق خراسان بزرگ ۸۳

و حواریون امام دانسته‌اند. فضل بن شاذان نیشابوری، یکی از برجسته‌ترین شاگردان امامان معصوم^(ع) (متوفی ۲۶۰ق)، ابو خالد را یکی از پنج نفری می‌شمارد که در اوایل امامت حضرت سجاد^(ع) از شیعیان ایشان به‌شمار می‌آمدند. با اینکه تصریحی به سال ورود او به حجاز نشده است، ظاهر روایات حکایت از آن دارد که وی در طول حضور خود در حجاز، آنگاه که در خدمت امام سجاد^(ع) بوده، دست کم یک بار با مساعدت امام، به کابل سفر کرده است.^۱ (صادق، ۱۳۷۸، ج ۵: ۴۲۴)

اردشیر کابلی، ابن ماجد کابلی و بشیر کابلی نیز از روایان حدیث و اصحاب ائمه^(ع) بوده‌اند. (افندی، ۱۳۸۹: ۱۳۶۶) یکی از قدیمی‌ترین تفاسیر قرآن به امام محمد باقر^(ع) (۵۷-۱۱۴ ق) منسوب است که راوی آن ابوالجارود زیاد بن منذر (متوفی بعد از سال ۱۵۰ ق) رئیس فرقه جارودیّه زیدیه است که او هم خراسانی بود.^۲ (حبیبی، ۱۳۶۳: ۷۷۳) روایت مشهور سهل بن حسن خراسانی و دیدارش با امام جعفر صادق^(ع) حکایت از کثرت تعداد شیعیان در خراسان دارد.^۳ در هرات نیز عده کثیری شیعه زندگی می‌کردند. مردم منطقه بُرناباد هرات به‌طور کلی شیعه بودند. «محمد دیباج، پسر امام صادق^(ع) در آخر عمر به هرات آمد. او در میان شیعیان آنجا با احترام می‌زیست و یکی از چند مزار منسوب به او در هرات است.» (خسروشاهی، ۱۳۷۰: ۷۴)

۱. در برخی از روایات، به شیعیانی اشاره شده که پس از شهادت امام حسین (ع)، در مسیر تبعیت از امام سجاد (ع) باقی ماندند. از جمله: «قال الفضل بن شاذان: ولم یکن فی زمن علی بن الحسین فی أول أمره الا خمسة أنفس: سعيد بن جبیر، سعید بن المسیب، محمد بن جبیر ابن مطعم، یحیی بن أم الطویل، ابو خالد الکابلی واسمه وردان و لقبه کنکر، ... (کشی، ۱۳۴۸: ۳۳۲)؛ و در روایت دیگر از امام صادق چنین نقل شده: ارتد الناس بعد الحسین الا ثلاثة: ابو خلاد الکابلی و یحیی بن أم الطویل و جبیر بن مطعم. (مفید، ۱۴۱۳: ص ۶۴ و مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۶: ۱۴۴).

۲. بخش‌هایی از تفسیر وی در کتاب تفسیر منسوب به «علی بن ابراهیم قمی» نقل شده (آقا بزرگ تهرانی، ۱۴۰۸ ق، ج ۴: ۳۰۲-۳۱۰) همچنین این تفسیر مورد استفاده کسانی چون فرات کوفی و عیاشی قرار گرفته است در حالی که اهل سنت با این تفسیر سخت مخالفت می‌ورزیده‌اند. دارقطنی محدث شهیری مانند ابن شاهین را به سبب استفاده از تفسیر ابوالجارود در تفسیر خود، سخت مورد نکوهش قرار داده است. (خطیب بغدادی، ۱۳۴۹ ق، ج ۱۱: ۲۶۷).

۳. مجلسی در بحارالانوار نقل می‌کند که شخصی به نام «سهل بن حسن خراسانی» خدمت امام صادق (ع) رسیده و از امام پرسیده که چرا قیام نمی‌کند در صورتی که بیش از صد هزار شیعه شمشیرزن در خراسان دارد. حضرت رو به مرد خراسانی نموده و فرمودند: بلند شو و داخل تنور شو، در این هنگام مرد خراسانی، ترسان از امام خواسته که از او درگذرد. سپس امام به «هارون مکی» فرمودند که داخل تنور شود و او بی‌درنگ چنین کرده. آنگاه از مرد خراسانی پرسید که از این‌ها در خراسان چند نفر پیدا می‌شود؟ و او پاسخ داد که بخدا قسم یک نفر هم نیست. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۴۷: ۴-۱۲۳) این روایت که نزد معاصرین به «حدیث شیعه تنوری» مشهور است را ابن شهر آشوب (قرن ششم) در کتاب مناقب آل ابی طالب (ج ۴: ۲۳۷) نقل کرده، لیکن چون روایان آن مجهول و سند آن مرسل است بسیاری از عالمان از جمله آیت‌الله خویی آن را غیر مستند می‌دانند. در عین حال این روایت می‌تواند بازنمایی وضعیت تشیع در خراسان باشد.

بازنمایی تشیع خراسانی در ولایتعهدی علی بن موسی الرضا^(ع)

دورهٔ حیات امام رضا^(ع) با دیگر دوره‌های تاریخ تشیع و امامت تمایز آشکاری دارد. امام که سر سلسلهٔ اهل بیت در آن دوران بود، به‌رغم آنکه رقیبی برای طیف حاکم به‌شمار می‌رفت، از سوی مأمون خلیفهٔ عباسی برای تصدی امر حکومت تحت فشار قرار گرفت. امام از پذیرش این مسئولیت سر باز زد و بر طبق روایات شیعی، پس از پافشاری‌های زیاد و همراه با تهدید، به ولایتعهدی مأمون به شرط آنکه عملاً جایگاهی در حکومت به خود اختصاص ندهد، تن داد. (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۵۵۵) در زمان مأمون، مرکز خلافت عباسی از غرب جهان اسلام به مشرق قلمروی اسلامی انتقال یافته بود و این حرکت سیاسی، تحت تأثیر فضای خراسان قابل تفسیر است. صرف نظر از اهداف مأمون در اصرار به امام در انتخاب مقام ولایتعهدی، این مسأله بیانگر این واقعیت تاریخی است که در مناقشهٔ قدرت میان خلافت موروثی عباسی و شعارهای هاشمی - علوی، مأمون به سمتی گرایش پیدا کرده بود که زمینه‌های پررنگ سیاسی - اجتماعی داشت و جامعه به آن اقبال زیادی نشان می‌داد.

تداوم و تحول تشیع در خراسان در قرون میانه اسلامی

حضور مؤثر امام و در پی آن مهاجرت بسیاری از علویان به خراسان، همچنین سیاست‌های اعتدال‌گرایانهٔ مأمون موجب فراهم آمدن آزادی‌های نسبی و ایجاد بستری مناسب جهت گسترش تشیع در ایران و مناطق شرقی آن گردید. هواخواهی از آل علی - حداقل در بُعد سیاسی آن - در ایجاد مقدمات ولایت‌عهدی امام رضا^(ع) دخیل بود، گرچه نمی‌توان ولایت‌عهدی آن امام را نشانهٔ نفوذ کامل تشیع در دستگاه خلافت تلقی کرد؛ اما می‌توان از آن واقعه به‌عنوان آغاز کار، نام برد. (جعفری هرندی، ۱۳۷۹: ۱۱۹) سرکوب خونین قیام‌های متعدد شیعی در خراسان پس از شهادت امام رضا^(ع) و امام جواد^(ع) به‌وسیلهٔ سلاطین ترک سنی مذهب متعصبی که با دریافت مهر و لوا از خلیفهٔ عباسی در پی کسب مشروعیتی برای خود بودند، نشان از زمینه‌های مناسب تفکر شیعی و تعداد پرشمار طرفداران اهل بیت^(ع) در آن نواحی دارد. تسنن آیین رسمی در تمامی نقاط ایران بود. مقارن با این ایام در غور و سند، کرامیان که از حامیان و مدافعان سنت محسوب می‌شدند، مشغول فعالیت بودند و پیروان مذهب حنفی در خراسان و ماوراءالنهر در اکثریت قرار داشتند. (بویل، ۱۳۸۱: ۲۷۲) با این حال موجودیت دولت غوریان که به «ظنّ غالب» شارهایشان^۱ بر اینکه با منشور و لوای علی^(ع) حکومت می‌کردند و

۱. نام عمومی پادشاهان غرجستان یا سرزمین غور که برخی آن را با هزارستان امروزی منطبق می‌دانند. غرجستان را

گلجان و همکاران: ریشه‌های پیدایی و گسترش تشیع در شرق خراسان بزرگ ۸۵

فرمان‌روایان ایشان بر این امر افتخار می‌کردند و با علویان عداوتی نشان نمی‌دادند؛ (جوزجانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۰-۳۱۹) از حضور شیعیان در منطقه غور خبر می‌دهد چرا که بعید به نظر می‌رسد که این اخبار در جامعه‌ای عاری از گرایش‌های شیعی شکل گرفته و دوام یافته باشد.

از بررسی اسناد و مدارک برمی‌آید که طاهریان غالباً با علویان و سادات مناسبات حسنه‌ای داشتند. سامانیان نیز که ابتدا علویان را به چشم خطری بالقوه برای ثبات سیاسی منطقه می‌نگریستند، خواه ناخواه ناچار بودند تا با لایه‌های متعادل‌تر آنان، با تسامح رفتار کنند.

در قرن چهارم هجری، محدث و فقیه بزرگ شیعه، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق (حدود ۳۰۵-۳۸۱ ق) با اجازه حاکم ری، رکن‌الدوله بویه‌ی برای زیارت مزار امام به مشهد سفر کرد. او طی عزیمتش به خراسان، در شهرهای استرآباد، جرجان، نیشابور، مشهد، مرو، سرخس، بلخ، سمرقند، ایلاق^۱ و فرغانه توقف نمود و طی اقامت در همه این شهرها با شیعیان در ارتباط بود و مجالس درس و بحث داشت.^۲ اشتیاق به فراگیری و تبلیغ علوم شیعی و رهایی از فشار حُکام ناصبی که غالباً توسط بنی‌عباس به‌عنوان والی قم منصوب می‌شدند، همچنین دوری از درگیری‌های قومی و مذهبی آن شهر و نواحی اطراف را از دیگر دلایل مسافرت شیخ به خراسان نقل کرده‌اند. (ابن بابویه، ۱۳۶۷، ج ۱: ۴-۱۳ و خسروی، ۱۳۸۰: ص ۴-۹۳) شیخ طی اقامتش در ایلاق، در سال ۳۷۲ ق و بنا به درخواست ابوعبدالله محمد بن حسن علوی معروف به نعمت که سیدی بزرگوار از سلالة امام موسی بن جعفر^(ع) و از بزرگان شیعه بود، کتاب ارزشمند «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» که از کتب اربعة شیعه می‌باشد را تألیف کرد. (همان) همچنین شیخ در همان سال از محضر دو تن از دانشمندان شهر بلخ اخذ حدیث کرد. (خسروی، ۱۳۸۰: ۷۳)

بدین سبب غرَج‌الشار هم نامیده‌اند. (ابن‌هوقل، ۱۳۴۵: ۱۷۸ و مقدسی، ۱۳۶۱، بخش دوم: ۲۵۱)

۱. ایلاق یکی از شهرهای چاچ هم‌مرز ترکستان، در ده فرسنگی چاچ است که از خوش آب و هواترین شهرها است و کارگزاری جداگانه دارد.

همچنین یاقوت از این نام به‌عنوان قصبه‌ای در اطراف بخارا هم یاد می‌کند. (یاقوت حموی بغدادی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳-۳۷۲)

۲. علی‌اکبر غفاری که نیمی از عمر خود را صرف تصحیح و مقابله نسخ کتب اربعة شیعه کرد در مقدمه «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه»، به تفصیل

درباره سفرهای شیخ صدوق و دیدارش با شیعیان و مجالس وعظ او در شهرهای مختلف خراسان سخن گفته است. رک به: مَنْ لَا يَحْضُرُهُ

الْفَقِيه، ۱۳۶۷: ۸-۹.

اسماعیلیه و تداوم تشیع سیاسی در خراسان

محمود غزنوی - که مرکز قدرتش در غزنه و مرو بود - اسماعیلیان بسیاری از ساکنین ری را به دار آویخت. (ابوالفضل بیهقی، ۱۳۵۰: ۱۷-۲۷ و علی بن زید بیهقی، ۱۳۴۵: ۷۱) به همین ترتیب، با اسماعیلیان غور و دیگر نواحی آن نیز با شدت بسیار برخورد نمود. وی با تکفیر اسماعیلیان غور، به قلع و قمع آنان می‌پرداخت. با این حال سلاطین غزنوی علی‌رغم سخت‌گیری بر شیعیان، با پیروان میان‌رو این آیین در خراسان مدارا می‌کردند و به آنان اجازه می‌دادند که به زندگی آرام خود ادامه دهند. حتی آنان برای سلسله سادات احترام خاصی قائل بودند و نقیب، یعنی رئیس علویان هر شهر، در ردیف بزرگ‌ترین اعیان هر شهر قرار می‌گرفت و داشتن نسب علوی پیوسته به شخص اعتبار و استحقاق معافیت از مالیات را می‌بخشید. (باسورث، ۱۳۷۸: ۹-۱۹۶) همچنین عرفا و صوفیه در نزد غزنویان جایگاه ویژه‌ای داشتند تا آنجا که محمود و پدرش را از طرفداران فرقه کرامیه دانسته‌اند. محمود از این فرقه به‌عنوان نیرویی علیه معتزله و اسماعیلیه حمایت می‌کرد. (همان: ۹-۱۸۸) بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که سیاست‌های سختگیرانه محمود بیشتر متوجه کفار، غلات شیعه و اسماعیلیان بود. سرکوب‌هایی که پیش از محمود نیز صورت می‌گرفت بیشتر متوجه همین اقشار بود.

پس از غزنویان، ایران و بالطبع خراسان زیر نفوذ سلجوقیان درآمد. سلجوقیان همچون غزنویان با شور و حرارت تمام به ترویج مذهب تسنن پرداختند به طوری که شرق ایران در این زمان به‌عنوان سنگر مذهب سنت، همچنان جایگاه ویژه خود را حفظ کرد. در این دوره گرچه شاهد نزاع‌های دو فرقه اصلی مذهب تسنن، یعنی مذهب حنفی که ترکان از پیروان آن به‌شمار می‌آمدند و مذهب شافعی که خواجه نظام‌الملک وزیر به حمایت از آنان برخاسته بود، هستیم اما هر دو فرقه در مبارزه با فرق شیعه به خود تردیدی راه نمی‌دادند. سنیان برای مبارزه با شیعیان، همه اشکال شیعه را اسماعیلی قلمداد می‌کردند زیرا اسماعیلیان و به‌خصوص دولت فاطمی مصر در آن ایام بزرگ‌ترین خطر عمومی محسوب می‌شد و تعقیب و مجازات آنان که ملحد شمرده می‌شدند، امری واجب تلقی می‌گردید. آنان شیعیان را زردشتیانی در زی و ظاهر مسلمانی می‌دانستند. (بوئل، ۱۳۸۱: ۴-۲۷۳)

با نگاهی به جغرافیای آن روز، در می‌یابیم که خراسان به‌سان یک جزیره مستقل و مناطق اسماعیلی‌نشین اطراف خراسان و ماوراءالنهر، زیرمجموعه این جزیره محسوب می‌شد. شاهد این مطلب آنکه ناصر خسرو (۳۹۴-۴۸۱) خود را حجت خراسان می‌خواند، و در عین حال، عمده فعالیت او در بلخ و بدخشان بود. همچنین ابوالمعالی از یک داعی در غزنی نام می‌برد که هم‌شان حسن صباح و ناصر خسرو و از مؤسسان نهضت اسماعیلی در آن مناطق بوده است. (هاجسن، ۱۳۴۳: ۱۵۰)

گلجان و همکاران: ریشه‌های پیدایی و گسترش تشیع در شرق خراسان بزرگ ۸۷

بدون تردید ناصر خسرو نقش بزرگی در گسترش کیش اسماعیلی و تعمیق تعالیم آن در سراسر خراسان بزرگ داشت. در اثر فعالیت‌های تبلیغی وی و داعیان اسماعیلی، بدخشان به منطقه‌ای اسماعیلی‌نشین مبدل شد. به نظر می‌رسد عمده‌ترین دلیل دوام و پایداری فرقه اسماعیلیه در مناطقی چون بدخشان، برخورداري این فرقه از وجود دستگاهی منظم، سازمانی متشکل و تشکیلات منسجمی بود که داعیان فاطمی همواره آن را هدایت و تقویت می‌کردند. (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۰: ۷۳ و باسورث، ۱۳۷۸: ۱۹۶) در روزگار محمد بن بزرگ امید، سومین داعی قهستانی (۵۵۷ - ۵۳۲ ق)، داعیان نزاری قهستان برای رخنه در غور کوشش‌های بسیاری کردند. (بدخشی، ۱۳۶۷: ۲۲۷-۲۵۳) این وضعیت تا حمله مغول و محاصره قلاع اسماعیلی ادامه داشت. در این زمان فعالیت شیعیان امامی در خوارزم چشمگیر بود و این امر شاید به خاطر نفوذ سنتی معتزله در این ولایت بوده باشد. همزمان با ضعف قدرت سلاجقه و درگیر بودن خوارزم‌شاهیان با مشکلات داخلی و خارجی، شیعیان اثناعشری به تقویت خود پرداختند و به یکی از قدرت‌های بزرگ مطرح سیاسی-مذهبی تبدیل شدند، به طوری که سلطان محمد خوارزم‌شاه در پی اختلافاتش با خلیفه عباسی، الناصر لدین‌الله، متوجه آنان گردید و شیعیان را حربه مناسبی جهت براندازی قدرت خلافت عباسی یافت. بدین منظور در سال ۶۰۹ ق با سید علاء‌الملک ترمذی که مردی فاضل و ادیب و از شاگردان امام فخر رازی و از بزرگان سادات بود و پدران او در بلخ و ترمذ و غزنه و طخارستان نقابت علویان را برعهده داشتند، به عنوان خلیفه بیعت کرد. سلطان با غاصب شمردن خلفای عباسی، قدرت آنان را نامشروع و ادامه حکومت ایشان را غیرمجاز اعلام نمود. «آل عباس در تقلد خلافت محقق نیستند و استحقاق خلافت سادات حسینی نسب را ثابت و محقق است و آنگاه سید علاء‌الملک ترمذی را که از سادات بزرگ حسینی بود، نامزد خلافت نمود.» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳، ج ۱: ۴۷۰)

مغولان و فرصت‌های تازه برای تشیع

فتح بغداد و سقوط دستگاه خلافت توسط مغولان، یکی از مهم‌ترین تحولات در مسیر تاریخ تشیع به‌شمار می‌رود. جهان اسلام (سُنی) برای نخستین بار رهبری کارزماتیک با عنوان خلیفه را از دست داد. این فقدان موجب بروز خوانش‌هایی متفاوت از دین، رواج صوفی‌گری و رشد قدرت‌های موازی با اهل سنت چون شیعیان شد. هرچند که تحلیل‌های افراطی نویسندگان اهل سنت در متهم کردن شیعیان به ترغیب مغولان برای فتح بغداد با واقعیت فاصله زیادی دارد؛ اما این حقیقت را نمی‌توان نادیده گرفت که پس از سقوط بغداد، تشیع دیرپای عراق، مجال رشد و تکاپو یافت و پس از چند قرن،

به دور از محدودیت‌های سابق، به تبلیغ آیین خویش پرداخت. بدیهی است در چنین فضایی، گسترش تشیع در خراسان بزرگ نیز همچون سایر نقاط به صورتی پرشتاب شکل گرفت.

برخوردهای دامنه‌دار میان شیعیان و دستگاه خلافت عباسی در قرن پنجم و ششم، از یکسو و همراهی خواجه نصیرالدین طوسی با هلاکو در فتح بغداد از سوی دیگر، موجب شد که بسیاری از مورخان، خواجه و به تبع آن شیعیان را در سقوط دستگاه خلافت مقصر بدانند. این اتهام هم در منابع و هم در پژوهش‌های جدید تکرار شده است.^۱ بر طبق این آثار، نفوذ خواجه بر هلاکو به ایجاد روابط حسنه میان ایلخان و شیعیان کمک کرد. «در سایه این روابط نیکو، ایلخان دستور داد تا عتبات عالیات شیعیان از هرگونه صدمه محفوظ بماند و شرایط مناسب برای فعالیت دانشمندان شیعه به‌وجود آید و اوقاف شیعیان، که سنیان قبلاً آن را ضبط کرده بودند، به آنان پس داده شود.» (اشپولر، ۱۳۷۶: ۲۴۵)

پس از هجوم دوم مغولان، تشیع اسماعیلی در سراسر ایران از اقتدار و اعتبار افتاد و این امر باعث شد تا در مناطق مرکزی ایران، تشیع امامی گسترش یابد و حتی برخی از علمای امامیه همچون علامه حلی و پسرش برای گسترش تشیع به دربار ایلخانان روی آوردند. مسلمان شدن غازان خان و فرمان وی مبنی بر ضرورت گرویدن مغولان به اسلام و تخریب بت‌خانه‌ها؛ موجب شد تا مغولان علی‌رغم مقاومت‌های اولیه، به دین اسلام درآیند و یا گرفتار بحران اعتقادی گسترده شوند. «بدیهی است نخستین گروه‌هایی از اُوس جغتای که وارد کوهستان‌های غور و غرجستان شده و در آنجا سکنی گزیده بودند، از این وضعیت مستثنی نبودند.» (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۰: ۷۴) این طوایف ترک‌مغول سرگردان که پیش‌تر تحت تأثیر فارسی‌زبانان این سرزمین، تدریجاً زبان مغولی خود را وانهاد و زبان فارسی را انتخاب کرده بودند، کم‌کم مغلوب فرهنگ علوی-شیعی ساکنان اصلی و ایرانی سرزمین‌های غور و غرجستان شدند و مذهب شیعه را برای خود برگزیدند. شیعه شدن مغول‌تبارها بر جمعیت شیعیان خراسان و به‌خصوص هزاره‌های شیعی افزود؛ اما «بیش‌تر مسلمانان ایران، حتی در دوره‌های مغول و ایلخانان سنی‌مذهب باقی ماندند.» (بویل، ۱۳۸۱: ۵۱۶) هم‌زمان با سلطنت سلطان محمد خدابنده، میر سیدعلی همدانی زاده شد تا سرآغازی بر گسترش تصوف شیعی در خراسان بزرگ و به‌ویژه کشمیر باشد. جامی در نفحات الانس او را چنین توصیف می‌کند: «جامع بوده میان علوم ظاهری و علوم

۱. محمدرضا بارانی در رساله دکتری خود و بعضی از مقالاتش، به تفکیک، نظر همه منابع را در این باره آورده است. بر اساس پژوهش وی، تاریخ و صاف که تقریباً یکصد سال پس از فتح بغداد نگاشته شده، نخستین اثری است که مستقیماً به نقش خواجه در فتح بغداد اشاره دارد. حال آنکه جوینی در جهان‌گشا و ابن العبری در تاریخ مختصرالدول و منهاج سراج در طبقات ناصری و تعدادی از متون دیگر که همگی مقدم بر و صاف هستند، صراحتاً دخالت و نقش خواجه را در این امر مردود می‌دانند.

گلجان و همکاران: ریشه‌های پیدایی و گسترش تشیع در شرق خراسان بزرگ ۸۹

باطنی» (جامی، ۱۳۷۵، ص ۴۴۹) میر سیدعلی متجاوز از شصت سال در طریق سلسله الذهبی سلوک نمود و به ریاست تامه و قطیبت سلسله ذهبیه رضویه رسید؛ به گونه‌ای که این سلسله بعد از وی به «همدانیه» مشهور شد. (استخری شیرازی، ۱۳۳۸: ۲۹۹) این دوره که دوران شکوه تصوف شیعی در خراسان است، بسیار پرشتاب به تشیع صفوی منتهی می‌شود.

فاتح دیگر خراسان، تیمور بود که به سادات و شیعیان به دیده احترام می‌نگریست. پیروزی خود بر ترکان را به مدد و نفس گرم سید برکت (مردی از بزرگان ماوراءالنهر که بر خود عنوان علوی بسته بود)، می‌دانست. (ابن عرب‌شاه، ۱۳۷۳: ۱۹) تیمور معتقد بود که «علی بر حق و معاویه ظالم و یزید فاسق بود» و اهل دمشق یزیدی و کشتندگان حسین^(ع) می‌باشند. (ابن عرب‌شاه، ۱۳۷۳: ص ۱۳۶) به همین جهت دمشقیان را به خاطر بی‌حرمتی نسبت به اهل بیت، سخت مجازات کرد. اما تیمور علی‌رغم اظهار ارادتی که به تشیع می‌نمود، حکومت شیعی سرداران را برانداخت و به بهانه اینکه در اویش شیعه مرعشی در مازندران، اصحاب پیامبر^(ص) را طعن و لعن می‌کنند آنان را گوشمالی داد. (جکسون، ۱۳۷۹: ۹۸)

مزارات و مقابر؛ جغرافیای شیعی در خراسان

از بررسی اسناد و منابع چنین برمی‌آید که روابط و تعاملات تیمور با فرق مذهبی، سادات و صوفیان بیشتر جنبه سیاسی داشت. این مسأله در بین جانشینان او به تدریج رنگ باخت و به اظهار ارادت خالصانه‌تری نسبت به آیین تشیع تبدیل شد. شاهرخ و همسرش علناً تمایلاتی شیعی از خود نشان می‌دادند. وی پس از جلوس بر تخت سلطنت، چندین بار از شهر مشهد دیدن کرد و احترام خاصی نسبت به آرامگاه امام رضا^(ع) از خود نشان داد و نذوراتی به حرم قدس رضوی تقدیم نمود که از آن جمله «قندیلی از طلا ساخته هزار مثقال در گنبد مرقد سلطان بیاویختند.» (حافظ ابرو، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۹۲) همچنین هدایایی نیز به سادات محلی بخشید. همسر وی، گوهرشاد خاتون، با همیاری یکی از معماران شیرازی، مسجدی به نام خود در آنجا برپا کرد. شاهرخ در مزارشریف که به زعم اهالی، مزار واقعی علی^(ع) در آنجاست و به تازگی بار دیگر کشف شده بود، زیارتگاهی عظیم برپا کرد.^۱ جانشینان وی نیز نسبت به شیعیان اظهار فروتنی می‌کردند و بارها به قصد زیارت به مشهد سفر نمودند. (جکسون، ۱۳۷۹: ۳۰۲) با تلاش‌های میرسید علی قاننی بود که حسین بایقرا دستور داد تا در خطبه‌ها، نام دوازده امام را ذکر نمایند. (همان: ۲۹۹)

۱. به گفته بارتولد، بارگاه مزارشریف در سال ۸۸۶ ق/ ۱۴۸۱ م و در زمان حکومت سلطان حسین بایقرا (حسین بن منصور بن بایقرا پسر عمر شیخ بن امیر تیمور) بنا شده است. (بارتولد، ۱۳۵۸: ۷-۶۶)

همزمان با حکومت جانشینان تیمور، قراقویلوهای شیعه‌مذهب در زمان جهان‌شاه موفق شدند تا نواحی وسیعی از ایران را به اشغال خود درآوردند. جهان‌شاه بر هرات و بعضی نواحی خراسان نیز دست یافت، گرچه طغیان پسرش، حسن‌علی، در آذربایجان و حرکت ابوسعید تیموری با لشکری گران از ترکستان او را مجبور کرد تا از خراسان صرف‌نظر کند. (هینتس، ۱۳۷۷: ۴-۱۷۳) آق‌قویلوهای سنی‌مذهب نیز از اظهار ارادت و اخلاص نسبت به سادات و صوفیه که در این زمان بیشتر تمایلات شیعی پیدا کرده بودند، خودداری نمی‌کردند. در همین راستا وقتی شیخ جنید صفوی در حدود سال ۱۴۵۸م از خواهر اوزون حسن، خدیجه بیگم، خواستگاری کرد فرمان‌روای آق‌قویلو دست رد به سینه او نزد. (همان: ۳۸)

تمامی این تغییر و تحولات نشان‌دهنده فراهم آمدن بستری مناسب و محیطی مساعد برای علما و مبلغان جهت ترویج و تعمیق اندیشه‌های شیعی و آماده‌سازی اذهان و افکار برای پذیرش حکومتی فراگیر مبتنی بر آیین تشیع در سراسر ایران بود؛ امری که در سال ۹۰۷ ق توسط شاه اسماعیل صفوی محقق شد.

تطور باورهای مذهبی از تصوف تا تشیع

چگونگی پیدایی تصوف در تاریخ اسلام و ارتباط تصوف با مذهب تشیع از مسائل غامض تاریخی است. تشیع و تصوف به طرق مختلف و در سطوح متفاوت، وجوهی از اسلام هستند که برخی عقاید و آداب و آیین‌ها را به شکلی برجسته بازتاب می‌دهند.

تلاقی تصوف و تشیع در ایران در فاصله قرون پنجم تا قرن نهم هجری و هم‌زمان با نابسامانی حاصل از یورش‌های پی‌در پی بیگانگان به این سرزمین، صورت گرفت. در میان حملات بیگانگان به ایران، یورش مغولان را می‌توان اوج این نابسامانی‌ها دانست. در فاصله بین یورش مغول تا استقرار دودمان صفوی، خانقاه‌ها و زاویه‌ها گسترش یافت و سلسله‌های صوفی بسیاری پدید آمد. این دوره شاهد ظهور بزرگانی چون مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، نجم‌الدین کبری، صدرالدین قونوی و دیگر اکابر صوفی بود. تصوف در این زمان به صورت پلی میان تسنن و تشیع در آمد و زمینه را برای گسترش تشیع آماده ساخت. حتی فرقه‌هایی که کوشیدند رنگ تسنن خود را حفظ کنند در بسیاری از دیدگاه‌ها، تسلیم الگوهای فکری و شخصیتی شیعه شدند. اما نکته قابل تأمل، دیده شدن رد پای تصوف خراسانی در تمام تحولات صوفیانه در این دوره است. در نفوذ روزافزون تشیع، «مکتب کبرویه» که شاخه‌ای از تصوف خراسانی است، اهمیت ویژه‌ای داشت. شیخ نجم‌الدین کبری، پیر بزرگ صوفیه خوارزم اگر چه

گلجان و همکاران: ریشه‌های پیدایی و گسترش تشیع در شرق خراسان بزرگ ۹۱

سُنی مذهب بود؛ اما به شیعه نیز تمایل داشت. اولین نسل از مریدان او ظاهراً همگی سُنی بودند و گرایش‌های شیعی آن‌ها را تنها در آثار سعدالدین حمویه می‌توان یافت. او در درس و بحث خود می‌گفته «اولیای امت اسلامی دوازده تن می‌باشند و دوازدهمین آن‌ها صاحب‌الزمان است که برای برپا کردن عدل و داد به سراسر جهان باز خواهد گشت.» این موضوع آموزهٔ مشترک صوفیانه و شیعیان دوازده امامی است. (محمدی، ۱۳۸۰: ۹-۴۳)

بنابراین دورهٔ تیموری و پس از آن مصادف با سر برآوردن جنبش‌ها و نحله‌های عدیدهٔ درویشی چون حروفیه، نعمت‌اللهیه، مُشعشعیه و... است که غالباً تمایلات شیعی داشتند. شرق ایران و شمال خراسان بزرگ، عمده‌ترین حوزهٔ فعالیت این نحله‌های صوفی شیعی بود. بر خلاف سخت‌گیری تیموریان نسبت به صوفیان تندرو که قتل و تحت تعقیب قرار دادن و آزار و شکنجهٔ رهبران حروفیه از آن جمله است، آنان با صوفیان میانه‌رو و محافظه‌کار به ملایمت و ملاحظت برخورد می‌کردند. «هنگامی که تیمور در سال ۵-۸۰۴ ق / ۱۰۴۲ م از لشکرکشی پیروزمندانهٔ خود در آسیای صغیر و جنگ با بایزید (سلطان عثمانی)، بازگشت در اردبیل به زاویهٔ خواجه علی رفت و او را ملاقات کرد. گویا ملاقات این مرد گوشه‌گیر و زاهد چنان تأثیری در تیمور گذاشت که فوراً دستور داد اردبیل و کلیهٔ دهات و قصبات و اراضی متعلق به آن، به‌عنوان وقف به خاندان صفوی منتقل گردد و خانقاه او حتی برای خطرناک‌ترین جنایتکاران بست باشد.» (هینتس، ۱۳۷۷: ۵) همچنین روملوها که یکی از طوایف مهم قزلباش بودند را آزادکردگان اسرای آناتولی توسط تیمور و به شفاعت خواجه سلطان علی می‌دانند. با استفاده از دورهٔ امنیت و آرامش حکومت شاهرخ و در اثر جاذبه‌های خاصی که سرزمین‌های هزاره در نزد صوفیان داشت، از جمله زمینه‌های مناسبی که در دورهٔ مغولان برای پذیرش عقاید صوفیه در این سرزمین به‌وجود آمد، تعدادی از دراویش با نفوذ در هزارستان موفق به انتشار باورهای صوفیانه و جذب مریدانی در بین اقوام ترک‌مغول گردیدند. بابا حسن ابدال، سید حسن زنجیریا، مسعودشاه، سید شیر قلندر و شاه برهنه از جمله دراویش شیعی بودند که در روزگار شاهرخ و در اواخر دورهٔ تیموری وارد مناطق جنوبی هزارستان شدند و در آنجا سکونت اختیار کردند. (یزدانی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۷۸) این دراویش به مرور بر باورهای مردم هزاره اثر گذاشته و پس از جلب آنان و تبدیل گروه‌هایی از ایشان به مریدان خویش، زمینهٔ نفوذ گستردهٔ دراویش بعدی و تبدیل آنان به رهبران فکری و اعتقادی طوایف هزاره را فراهم آوردند. (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۰: ۷۴)

برآمدن صفویان؛ تغییر مذهب و تأکید بر غیریت‌سازی

نقطهٔ تلاقی و به‌هم پیوستن شیعیان امامی و صوفیان شیعی را بایستی در برآمدن خاندان صفوی جست و جو کرد؛ چراکه ظهور حکومت صفوی به بسط اندیشه‌های شیعی در سراسر ایران کمک شایانی کرد. مسلماً خراسان بزرگ نیز از این امر مستثنی نبود. مساعی شاه اسماعیل (۹۰۷-۹۳۰ ق) بنیان‌گذار سلسلهٔ صفوی که خود را مأمور ترویج آیین تشیع حتی با توسل به قدرت قهریه می‌دانست، در این راه قابل توجه است. (سیوری، ۱۳۷۶: ۲۷) شکست شییبانی خان از بک از اسماعیل که چندی پیش از آن، در اوایل تابستان ۹۱۶ ق/ ۱۵۱۰ م، لشکرکشی وحشیانه و بی‌نتیجه‌ای را علیه هزاره‌های سرکش در شرق هرات انجام داده بود، در گرایش شیعیان خراسان خصوصاً هزاره‌های شیعه به خاندان صفوی که به تازگی موفق به تشکیل دولتی هم‌کیش آنان گردیده بود (سرور، ۱۳۷۴: ۷۴)، نمی‌تواند بی‌تأثیر باشد؛ خاصه آنکه شهر هرات از این پس، ولایت‌عهدنشین صفویان گردید و این شهر مهم در جلب و جذب شیعیان و ترویج و توسعهٔ تفکر شیعی می‌توانست نقش مهمی داشته باشد.

آنچه در این میان، تأثیری عمیق بر تمایز و دوگانگی میان جهان شیعی و سنی گذاشت؛ تلاش صفویان برای ترسیم مرزهای حکومت شیعی در برابر عثمانی‌ها در غرب و ازبکان در شمال شرق بود. در این هنگامه، جریان‌ها و طوایفی که تا پیش از صفویه مجموعه‌ای از اندیشه‌های صوفیانه با تمایلات فقه سنی یا بالعکس را داشتند، به ناچار یکی از این دو راه را برگزیدند: یا به ایران شیعی پیوستند یا به اقلیتی سنی در ثغور بدل شدند. از این زمان به بعد، به شکل پرتنگی می‌توان فرایند شکل‌گیری هسته‌های شیعی در خراسان شرقی را مشاهده کرد.

عده‌ای از محققان از جمله وامبری برآنند که هزاره‌ها به وسیلهٔ شاه عباس کبیر (۹۹۶-۱۰۳۸ ق) به مذهب تشیع درآمدند. (وامبری، ۱۳۳۷: ۳۴۱) نظریهٔ گرویدن هزاره‌ها به آیین تشیع در زمان شاه عباس مورد تأیید خود قوم هزاره نیز هست. (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۱۰) شاید درگیری تعدادی از هزاره‌ها با صفویان باعث شده باشد تا عده‌ای این برخوردها را جنگ مذهبی تفسیر نمایند و هزاره‌ها را غیرشیعیانی معرفی کنند که در برابر قوای شیعی صفویه از خود مقاومت نشان می‌دادند و نهایتاً به دست شاه عباس به مذهب شیعه درآمدند.

در تحلیل این موضوع، باید بیان کرد که در دورهٔ شاه‌رخ و جانشینان او علی‌رغم نفوذ عقاید صوفی شیعی در بین هزاره‌ها، بخشی از این شیعیان در اثر تعامل با شیعیان بومی و جوامع شیعی پیرامون هزارستان یعنی شیعیان هرات، قندهار، بدخشان، بلخ، مرو، سمرقند و به‌خصوص تاجیک‌های شیعه، به تدریج با باورهای اصیل شیعی آشنا شدند. با ظهور صفویه و با حضور علما و

گلجان و همکاران: ریشه‌های پیدایی و گسترش تشیع در شرق خراسان بزرگ ۹۳

مبلغان شیعی که متولیان رسمی آیین تشیع محسوب می‌شدند، این گرایش‌ها عمق بیش‌تری پیدا کرد. سفر شیعیان هزاره به کانون‌های بزرگ شیعه از جمله مشهد مقدس و عتبات عالیات در سرزمین عراق، به آشنایی هرچه بیشتر آنان با اعتقادات بی‌پیرایه اثناعشری منجر شد. اگر با کامل‌الشیبی موافق باشیم که «شیعه از دیرباز در اشتیاق آن بود تا از تصوف به نفع دعوت شیعیانه بهره‌گیرد و این آرزوی بیش در دولت صفوی به نحو کاملی تحقق یافت و از هدف خود نیز فراتر رفت به طوری که تصوف در تشیع ذوب شد و استقلال و موجودیت خود را از دست داد و دست آخر تبدیل به سایه و تابع تشیع گردید»، (الشیبی، ۱۳۵۹: ۳۸۷)، آنگاه به‌ناچار باید بپذیریم که در دوره شاه عباس، شیعیانی که گرایش‌های صوفی-شیعی داشتند، به تدریج دست از عقاید قبلی خود کشیده و با مذهب رسمی شیعه که توسط علما و فقها تبلیغ می‌شد، هم‌آوا و هم‌عقیده گشته‌اند. در واقع با توجه به سخت‌گیری‌ها و اعمال فشار پادشاهان صفوی نسبت به صوفیان در دوره ثبات و قدرت ایشان، این دوره را باید دوره ترویج مجدانه مذهب رسمی و باورهای اصیل شیعی در ایران دانست. این صبغة اصالت، امروزه در حدی است که با وجود نفوذ عمیق و حضور پویای نحله‌های صوفیانه از جمله نقشبندیه، قادریه، چشتیه، سهروردیه و... در بین سنی‌مذهبان افغان، گرایش‌های صوفیانه در نزد شیعیان افغانستان وجود ندارد. (روا، ۱۳۶۹: ۶۶-۷۴)

نتیجه

ظهور اسلام در خراسان به عهد خلفای راشدین باز می‌گردد؛ اما بنا به مستندات تاریخی، نفوذ تشیع در این خطه، پس از شروع سخت‌گیری‌های امویان نسبت به شیعیان آغاز گردید. علویان ستمدیده که در جستجوی مأوایی برای آسودن و مکانی برای ترویج افکار خویش بودند رو به خراسان نهادند چراکه بخش‌های شرقی و شمال شرقی این سرزمین که در حیطة تسلط کامل حُکام اموی قرار نداشت، آنان را به سوی خویش فرامی‌خواند. تکریم سادات و علویان، همچنین همدلی خراسانیان با قیام‌های شیعی، از جمله قیام یحیی بن زید^(ع)، از بسط و توسعه اندیشه‌های علوی در این دیار حکایت دارد. از سوی دیگر، حضور علی بن موسی الرضا^(ع) و در پی آن مهاجرت بسیاری از علویان به خراسان موجب تحکیم موقعیت شیعیان در ایران و مناطق شرقی گردید. اگر مرزنشینی علویان را با نظریات رایج در خصوص سرآغاز تصوف از مرزهای خلافت اسلامی در کنار هم قرار دهیم، به پیوندهای دیرپای تصوف و تشیع پی خواهیم برد. جایگاه ویژه شیعیان در این مناطق، حکومت‌گران متعصب سنی را پس از پیگیری سیاست‌های خشن و سرکوب‌گرانه، به سیاست همزیستی و مدارا با ایشان وادار نمود. پس از هجوم دوم مغولان، تشیع اسماعیلی در سراسر ایران از اقتدار و اعتبار افتاد و این امر باعث شد تا در مناطق مرکزی ایران، تشیع امامی رشد و بالندگی بیش‌تری پیدا کند. تسامح مذهبی ایلخانان و تمایلات شیعی برخی از حُکام مغول، به گسترش آیین تشیع در مناطق مختلف کمک شایانی کرد. حمله تیمور و توجه جانشینان او به مظاهر شیعی از جمله مزارات سادات و شیوخ تصوف، خراسان، به‌خصوص مناطق شرقی آن را به بستر مناسبی برای گسترش تشیع تبدیل کرد. ظهور حکومت صفوی، به گسترش و تعمیق اندیشه‌های شیعی در سراسر ایران منجر شد. افغانستان امروزی، از جمله منطقه شیعه‌نشین هزاره‌جات که در شرق خراسان بزرگ واقع شده است، از این تحولات بی‌بهره نماند.

منابع و مأخذ:

کتاب:

۱. ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۷۶)، تاریخ کامل، ترجمه محمدحسین روحانی، تهران، اساطیر، ج ۵.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۶۳)، من لایحضره الفقیه، گردآورنده علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۳. ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، (۱۳۴۵)، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۴. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، (۱۳۷۹ق)، مناقب آل ابی طالب، مصحح محمدحسین آشتیانی و هاشم رسولی، قم، علامه.
۵. ابن عرب شاه، (۱۳۷۳)، عجایب المقدور فی اخبار تیمور یا زندگی شگفت‌آور تیمور، ترجمه محمدعلی نجاتی، تهران، علمی و فرهنگی.
۶. استخری شیرازی، احسان‌الله علی، (۱۳۳۸)، اصول تصوف، تهران، کانون معرفت.
۷. اشپولر، برتولد، (۱۳۷۶)، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، علمی و فرهنگی.
۸. الشیبی، کامل مصطفی، (۱۳۵۹)، تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، امیرکبیر.
۹. افندی، عبدالله بن عیسی بیگ، (۱۳۸۹)، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ترجمه محمدباقر ساعدی خراسانی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۱۰. بارتولد، و.، (۱۳۵۸)، تذکرة جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور (طالب‌زاده)، تهران، طوس.
۱۱. باسورث، ادموند کلیفورد، (۱۳۷۸)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
۱۲. بدخشی، میرزا سنگ‌محمد، (۱۳۶۷)، تاریخ بدخشان، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران، مؤسسه فرهنگی جهان‌گیر.
۱۳. بلاذری، احمد بن یحیی، (۱۳۹۸ق)، فتوح البلدان، تحقیق رضوان محمد رضوان، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۴. بویل، جی. آ.، (۱۳۸۱)، تاریخ ایران کمبریج جلد ۵ (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان)، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
۱۵. بیهقی، ابوالفضل، (۱۳۵۰)، تاریخ بیهقی، مشهد، چاپ علی اکبر فیاض.
۱۶. بیهقی، ابوالحسن علی بن زید، (۱۳۴۵)، تاریخ بیهقی، تهران، چاپ احمد بهمن یار.
۱۷. تهرانی، آقا بزرگ، (۱۴۰۸ق)، الذریعه الی تصانیف الشیعه، اسماعیلیان قم و کتابخانه اسلامیة تهران.
۱۸. جامی، عبدالرحمن، (۱۳۷۵)، نفحات الانس، به کوشش محمود عابدی، تهران، اطلاعات.
۱۹. جعفری هرندي، محمد، (۱۳۷۹)، فقها و حکومت (پژوهشی در تاریخ فقه سیاسی شیعه)، تهران، روزنه.
۲۰. جکسون، پیتر، (۱۳۷۹)، تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج - دوره تیموریان، مترجم یعقوب آژند، تهران، جامی.
۲۱. جوزجانی، منهاج‌الدین سراج، (۱۳۶۳)، طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام (ج ۱)، تصحیح و مقابله عبدالحي حبیبي، تهران، دنیای کتاب.
۲۲. حافظ ابرو، (۱۳۷۲)، زبدة التواریخ (ج ۲)، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج سید جوادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نشر نی.
۲۳. حبیبي، عبدالحی، (۱۳۶۳)، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، تهران، دنیای کتاب.
۲۴. خسروشاهی، سید هادی، (۱۳۷۰)، نهضت‌های اسلامی افغانستان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
۲۵. خسروی، محمدعلی، (۱۳۸۰)، شیخ صدوق، تهران، اسوه.
۲۶. خطیب بغدادی، احمد بن علی، (۱۳۴۹ق)، تاریخ بغداد، قاهره.
۲۷. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، (۱۳۶۶)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشرنی.
۲۸. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، (۱۳۷۳)، جامع التواریخ، به تصحیح و تحشیة محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، البرز، ج ۱.

گلجان و همکاران: ریشه‌های پیدایی و گسترش تشیع در شرق خراسان بزرگ ۹۷

۲۹. روا، الیور، (۱۳۹۶)، افغانستان - اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سرو قد مقدم، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
۳۰. سرور، غلام، (۱۳۷۴)، تاریخ شاه اسماعیل صفوی، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۳۱. سیوری، راجر، (۱۳۷۶)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز.
۳۲. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م)، اعلام الوری، به کوشش علی اکبر غفاری، بیروت.
۳۳. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م) تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالتراث، چاپ دوم، ج ۴.
۳۴. کشی، محمد بن عمر، (۱۳۴۸)، رجال الکشی - اختیار معرفه الرجال؛ مصحح محمد بن الحسن طوسی، به کوشش حسن مصطفوی، مشهد، دانشگاه مشهد.
۳۵. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک، (۱۳۶۳)، تاریخ گردیزی، به تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، تهران، دنیا ی کتاب.
۳۶. مجلسی، محمدتقی، (۱۴۰۳ق)، بحارالانوار، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۷. محمدی، کاظم، (۱۴۰۰)، سعدالدین حموی: زندگی، سوک و اندیشه، کرج، نجم کبری.
۳۸. مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳ق)، الاختصاص؛ تصحیح علی اکبر غفاری و محمود محرمی زرنندی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۳۹. مقدسی، ابو عبدالله محمدبن احمد، (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۴۰. موسوی، سید عسکر (۱۳۷۹)، هزاره‌های افغانستان، ترجمه اسدالله شفاپی، تهران، مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ.
۴۱. وامبری، آرمینیوس، (۱۳۳۷)، سیاحت درویش دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمه فتحعلی خواجه نوریان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴۲. هاجسن، مارشال گ. س، (۱۳۴۳)، فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، کتابفروشی تهران.
۴۳. هینتس، والتر، (۱۳۷۷)، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاووس جهاندار، تهران، خوارزمی.

۴۴. یاقوت حموی بغدادی، (۱۳۸۰)، معجم البلدان، ترجمة علینقی منزوی، تهران، معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی کشور، ج ۱.
۴۵. یزدانی، حسین علی (حاج کاظم)، (۱۳۷۲)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، قم، بی‌نا، ج ۱.
۴۶. _____، (۱۳۷۰)، صحنه‌های خونی از تاریخ تشیع در افغانستان، مشهد، مؤلف.
۴۷. یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، (۱۳۷۴)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۲.

مقالات:

۴۸. دشتی، محمد، (بهار ۱۳۸۴)، «تاریخ تشیع در نیشابور (۲)»، تاریخ اسلام در آینه پژوهش، شماره ۵، ص ۱۰۱-۱۳۸.
۴۹. دشتی، محمد، (زمستان ۱۳۸۳)، «تاریخ تشیع در نیشابور (۱)»، تاریخ اسلام در آینه پژوهش، شماره ۴.
۵۰. زرگری نژاد، غلامحسین، (۱۳۸۰)، «تکوین و تحوّل جامعه هزاره و فراز و نشیب‌های آن در مناسبات با حکومت‌های ایران در دوره صفوی و قاجار»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۴۴ و ۴۵، خرداد و تیرماه، ص ۶۴-۸۱.
۵۱. صادقی، مریم، (۱۳۷۸) «ابو خالد کابلی»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۵-۴۲۴.
۵۲. مفتخری، حسین، (بهار ۱۳۷۹)، «اولین تکاپوهای تشیع در خراسان»، تاریخ اسلام (دانشگاه باقرالعلوم)، دوره ۱، شماره ۱، مسلسل ۱، ص ۱۱۷-۱۴۰.
۵۳. ولوی، علی محمد و دشتی، محمد، (پاییز ۱۳۹۰)، «نقش علویان در گسترش تشیع در نیشابور»، شیعه‌شناسی، شماره ۳۵، ص ۱۱۳-۱۴۴.